

مسافران سرزمینهای دور

نویسندگان

تبعیدیان

طبیعت‌اند

دلیلی محکمتر دارد: نویسنده، خواه ناخواه، گستره دنیا را همواره در ضمیر آگاه خود عیان می‌بیند. اگر جز این بود، بینش هنری او ناقص و ناپیوسته و شاید ناممکن می‌شد. درست مانند به‌کار بستن زبانی بدون نحو، حال آنکه نحو برای سامان دادن واژه‌ها با ارتباطهای لازم برای بیان اندیشه ضروری است.

در ضمیر آگاه ما، اهرام مصر و یخهای قطب شمال و بادهای سیبری و گرمای سوزان کویر و آسمان‌خراشهای نیویورک یا دیرهای تبت لایه لایه سر بر می‌آورند. به هیچ کوششی نیاز نیست تا این تصویرها، و نیز تصویرهای به صلیب کشیدن مسیح، یا کاروانسرای چنگیزخان، بر صفحه تفکرمان نقش بندد. این تصویرها، مانند پستخانه یا فروشگاههای محله به ما نزدیک است.

می‌توان این فرضیه را مطرح کرد که مغز انسان خود به خود گستره دنیا و استمرار هزارساله رویدادهایی را که بدان شکل می‌دهد دربر می‌گیرد. انسان از نخستین ایام کودکی عادت می‌کند که برای مدفون کردن آشفته‌گیهایش، ترس را از خود دور کند. و اغلب مکانهای نامحدود دیگری، مانند شعله‌های دوزخ... بدان می‌افزاید.

بدین ترتیب، ماجرا صرفاً این نیست که دوری و تبعید همدم نویسنده است بلکه تا حد زیادی از قدرت آفرینش او ناشی می‌شود.

دوری و تبعید به آن پرده، به آن فضای مه‌آلود جداکننده مربوط است که برای ایجاد حد و مرزی میان نمودهای امر واقعی و بازتاب هنری آنها، برای ایجاد فاصله لازم میان خالق و زندگی، ضروری است.

می‌دانیم که از آغاز هستی، عدم یکی از عناصر بنیادی ساخت و کار آفرینش بوده است.

حتی پیش از به وجود آمدن نوشته، حتی پیش از به وجود آمدن مفهوم «نویسنده»، حماسه‌خوان دوره‌گرد بود، مسافری از راه دور که جکایت‌های سرزمینهای دوردست را درباره اقوام ناشناخته همراه می‌آورد. هم او نخستین مؤلف نیز بود.

دوری تخیل حماسه‌خوان را برمی‌انگیخت و او را وادار می‌کرد که منظرها را تغییر دهد و انسانهایی متفاوت با آنان وجود داشته‌اند، حتی انسانهایی که وجود نداشته‌اند، به تصور درآورد — به عبارتی دیگر، شخصیت‌هایی بیافریند.

درحقیقت، چون دوری امکان هرگونه نظارتی را از میان می‌برد، تضمین‌کننده نخستین آزادی عمل آفریننده بود.

«اکنون که دور از سرزمین خود به سر می‌برید، آیا به همان شیوه پیشین می‌نویسید؟» این سؤالی است که بیشتر اوقات از نویسندگانی که در کشوری بیگانه زندگی می‌کنند پرسیده می‌شود. به عبارتی دیگر: «آیا سرچشمه فیاضی را که تا چندی پیش آثار شما را بارور می‌کرد به همراه آورده‌اید یا به منبع الهام تازه‌ای نیاز دارید؟»

پاسخ گفتن به پرسشهای ساده لوحانه از همه دشوارتر است. ناپختگی پرسشها گویی که به نویسندگان سرایت می‌کند و آنها نیز پاسخی ناپخته بر زبان می‌رانند.

درست‌ترین پاسخ آن است که سؤالی تازه مطرح کنیم: «آیا در دنیای خاکی کوچک ما به راستی می‌توان از سرزمین خود دور بود؟»

من می‌گویم: «نه.»

در نظر نویسنده راستین، کل دنیا بی‌واسطه دریافتنی است، مانند چشم‌اندازی که هرگاه به کنار پنجره بساید در برابرش گشوده می‌شود. و این برخلاف آنچه ممکن است به تصور درآید، صرفاً به یمن تلویزیون تحقق نمی‌یابد بلکه



حماسه‌خوان،
پیکره برنزی از هنر مینوان
(۲۶۰۰-۱۲۰۰ قبل از میلاد).



سیاسی نیز. همیشه چیزی جنبش‌ناپذیر هست. چیزی که (به قول یکی از شاعران) «مانند ستارگان به هنگام زمین‌لرزه» معلق می‌ماند. و آن تب خلاق نام دارد.

این تب در هر توضیحی سهم دارد. همان تب است که سرنوشت آفریننده جلاوی وطن کرده را تعیین می‌کند و او را زنده نگاه می‌دارد یا برای همیشه نابودش می‌کند. در دوران کمونیسم و بویژه در دوران گذار به سمت سقوط آن، هزاران نویسنده و هنرمند شرق، برخی با اهداف مشخص، و برخی دیگر انگیزه از نوعی روان‌پریشی جمعی که عطش زندگی پرکشش‌تر بود، کشورهای خود را ترک کردند. اگرچه گرد و غبار این توفان اکنون فرونشسته است و مسائل روش‌تر می‌نماید، اما در وضعیتی نیستیم که دلایل حقیقی این مهاجرت چشمگیر را تشخیص دهیم. در حال، هنوز کمی وقت لازم است تا دریابیم که گنجینه‌های زاده این مهاجرت چه ارزشی دارد.

در قرن نوزدهم، آن زمان که امپراتوری عثمانی در سرزمینهای بالکان بیداد می‌کرد، نظریه‌پردازان این سرزمینها و متفکران و شاعران و فیلسوفان آن گروه گروه ترک وطن گفتند و در اروپای غربی مستقر شدند و از آنجا، هم‌میهنان خود را نیز به ترک دیار ترغیب می‌کردند. در آن دوران، ترک دیار پیامد ارباب تلقی می‌شد. اما، با گذشت سالها، کسانی که آثار نوشته در غربت را می‌خواندند به روشنی دریافتند که ترک دیار، درحقیقت و پیش از هر چیز، برای نویسندگان لازم بود تا اهمیت کشورهای را که ترک کرده بودند بیشتر احساس کنند.

در چنین اوضاعی، ترک دیار نیروبخش و نجات‌دهنده می‌شود. هنگامی که نگاه کردن به سرزمینت تحمل‌ناپذیر شود، مجبوری که نگاهت را بپوشانی. می‌گویند که ذیمقراطیس، فیلسوف یونانی، به همین دلیل به دست خود چشمانش را کور کرد.

به هر شکل، روزی خواهد آمد که هر یک از ما، به شیوه خود، این حرکت کهن و نهایی را تقلید خواهد کرد. ■

در نهایت، ایجاد فاصله به هر شکلی جزء طبیعت آفرینندگان است.

درهم آمیختگی دلایل سیاسی و عقیدتی، و تعارضهای نویسنده با جامعه بی‌شک در انتخاب ترک وطن مؤثر است. اما فراتر از آن، جستجویی مرموز هست که با ساخت و کار آفرینش همدست می‌شود.

با این همه، کمترین تضادی میان ترک وطن و هویت فرهنگی نویسنده وجود ندارد.

ترک وطن، به عکس، ممکن است هویت فرهنگی را تحکیم بخشد، و این هویت، در آن لحظه که گویی تحلیل می‌رود، با بعد جهانی که حاصل همان ترک وطن است، واقعی‌تر از پیش می‌شود.

به‌طور کلی، نویسنده یا آفریننده ارزشهای فرهنگی که به کشوری بیگانه یا می‌گذارد همیشه مسافری بدوی است که رنگها و شکفتنهای سرزمین خود را از راه دور به ارمغان می‌آورد. و اما کشور بیگانه‌ای که پذیرای نویسنده می‌شود (سرزمین ساکنی که مهاجر را در خود می‌پذیرد) همان‌قدر، و شاید هم بیشتر، به توهنات او توجه دارد که به تصور او از مسائل روزمره. بدین ترتیب، روال کار متقابل است: آنچه از هر دو سو جستجو می‌کنند دور شدن است. و هر یک به شیوه خود آن را می‌یابد.

در این چشم‌انداز، می‌توان گفت که هرگاه در دستگاه درونی آفرینش عملکردی طبیعی دچار خلل شود، نویسنده خود در پی تبعید می‌رود. در آن حال، انگیزشهای دیگر کم‌اهمیت می‌شود. هومر، نخستین نویسنده دنیا که، چنانکه پیداست، هرگز در جایی مستقر نبوده، هیچ توضیحی درباره جابه‌جاییهای خود نداده است.

برای شاعران حماسه‌سرا و حماسه‌خوانان یونان باستان، پرسه‌زدن وضعیتی طبیعی می‌نمود.

دلایل مهاجرت ایسوخولوس، دومین نویسنده دنیا، چندان روشن نیست یا دست‌کم، چنانچه به توضیحی سیاسی بسنده کنیم، چندان توجیه نشده است. سوء تفاهم با یونان، سوء تفاهم با تمامی عصر خود، مشاجره‌ای با هیئت داوران مسابقه نمایشنامه‌نویسی، همه و همه ممکن است انگیزه‌های محکمی بوده باشد، اما برای آنکه این نایبه را وادار کند تا در ۶۷ سالگی آتن را ترک گوید کفایت نمی‌کرده است.

داتنه آلیگیری با ظرافت تمام با مبارزه سیاسی دو طایفه متخاصم شهر خود مخالفت کرد و به تبعیدی طولانی (در شهر مجاور) کشیده شد. داتنه، در طول این تبعید، یکی از پرقدردترین آثار ادبیات جهانی، کمدی الهی را نوشت.

جنگالهای سیاسی، خاصه جنگالهای قرن ما، هزاران نویسنده و هنرمند را به ترک سرزمین خود و متفرق شدن در چهار گوشه گیتی وادار کرده است. اما، حتی در این تب

اسماعیل کاداره
(ISMAIL KADARÉ)

نویسنده آلبانیایی.

از این نویسنده در ایران کتابهای

آوریل شکسته (به ترجمه

فلم صنوعی) و کنسرت در پایان

(مسمان) (به ترجمه میهن میلانی)

از سوی نشر مرکز

منتشر شده است.